

## ادبیات فارسی ۲

### همای رحمت

۱. ای حضرت علی که همانند پرنده‌ی سعادت بخش به دیگران بخشش می‌کنی، تو عجب نشانه‌ای برای بخشش خدا هستی.

۲. ای انسان اگر می‌خواهی خدا را بشناسی، فقط به چهره‌ی حضرت علی نگاه کن. به خدا قسم می‌خورم که من خدا را از طریق حضرت علی شناختم.

۳. ای ابر رحمت الهی (علی) مگر این که در روز قیامت تو شفاعت ما را بکنی، و گر نه آتش جهنم تمام موجودات را می‌سوزاند.

۴. ای گدای بیچاره برای گدایی به خانه‌ی حضرت علی برو، زیرا به دلیل بخشندگی‌اش، انگشتی شاهانه را به گدا می‌بخشد.

۵. به غیر از حضرت علی چه کسی به پسرش می‌گوید حالا که قاتل من اسیر توست، با او به نرمی رفتار کن.

۶. به جز حضرت علی چه کسی پسری پرورش می‌دهد که خالق شگفتی‌ها باشد؟ و شهیدان کربلا را به دنیا معرفی کند.

۷. از میان انسان‌های عاشق چه کسی می‌تواند مانند حضرت علی وقتی پیمانی می‌بندد، به پیمان‌ش وفادار باشد؟

۸. نه می‌توانم بگویم حضرت علی خداست و نه می‌توانم او را انسان بنامم، حیرت زده‌ام که پادشاه سرزمین جوانمردی را چه نام بگذارم.

۹. ای نسیم بخشنده آگاه باش، که از کوچه‌ی حضرت علی گرد و غباری را به عنوان توتیا (داروی چشم) برای چشم من بیاوری.

۱۰. به این امید که شاید پیغام‌های من به تو برسد هر روز صبح، پیام‌هایی را با سوز دل به باد صبا می‌سپارم تا به تو برساند.

۱۱. [ای علی]، حالا که تو سرنوشت را عوض می‌کنی، تو را به دعای انسان‌های فقیر قسم می‌دهم که سرنوشت بد را از ما دور کن.

۱۲. چرا هر لحظه مثل نی از اشتیاق او سخن بگویم در حالی که حافظ شیرازی این سخن را بهتر گفته است.

۱۳. تمام شب‌ها به این امید هستم که باد ملایم صبحگاهی با پیغام عشقی که از طرف معشوق می‌آورد، مرا خوش حال کند.

۱۴. ای شهریار به ناله‌های انسان‌های شب‌زنده‌دار گوش کن، و ببین در نیمه‌های شب، غم دل را به دوست گفتن چه لذت‌بخش است.

### رستم و اشکبوس

۱. پهلوانی که نامش اشکبوس بود، همانند طبل جنگی فریاد می‌کشید.

۲. به ایران آمد که حریف طلب کند و حریفان را شکست دهد.

۳. رهام با کلاه خود و لباس جنگی، شتابان به طرفش رفت و گرد و خاکی به پا کردند که به آسمان می‌رفت.

۴. رهام با اشکبوس درگیر شد و هردو سپاه [برای تشویق] شپیور می‌زدند و طبل می‌نواختند.

۵. اشکبوس، دستش را به طرف گرز سنگینش برد. زمین برای تحمل ضرباتش، مثل آهن شد و آسمان پر از گردوغبار گردید.

۶. رهام گرز سنگینش را بالا آورد و دو پهلوان از جنگیدن خسته شدند.

۷. وقتی که رهام از جنگیدن با اشکبوس خسته شد، روی برگرداند و به طرف کوه فرار کرد.

۸. توس از مرکز سپاه عصبانی شد و اسبش را تاخت تا به طرف اشکبوس برود.
۹. رستم با عصبانیت به توس گفت: رهام انسان خوشگذرانی است.
۱۰. تو مرکز سپاه را ، طبق رسم ، منظم نگاهدار ، حالا من پیاده می‌جنگم.
۱۱. رستم کمان آماده را به بازو انداخت و چند تیر به زیر کمر بندش گذاشت.
۱۲. فریاد کشید که ای مرد جنگ‌جو، حریفت آمد ؛ فرار نکن.
۱۳. اشکبوس خندید و حیرت‌زده ایستاد ، اسبش را متوقف کرد و او را صدا زد.
۱۴. با تمسخر از او پرسید: اسمت چیست؟ و چه کسی قرار است برای تن بی‌سر تو گریه کند؟ (نام پدرت چیست؟)
۱۵. رستم این‌گونه به او پاسخ داد: چرا نام من را می‌پرسی در حالی‌که زنده نخواهی ماند که به آرزویت برسی.
۱۶. مادرم نام مرا "مرگ تو" گذاشت ، و روزگار مرا گزری برای سر تو قرار داد.
۱۷. اشکبوس گفت : بدون اسب ناگهان کشته می‌شوی.
۱۸. رستم این‌گونه پاسخ داد : ای مرد بیهوده‌گوی جنگ طلب ،
۱۹. آیا تا به حال کسی را ندیدی که پیاده بجنگد و پهلوانان را شکست دهد؟
۲۰. آیا در کشور تو تمام پهلوانان سواره می‌جنگند؟
۲۱. ای جنگجوی اسب سوار، من اکنون پیاده جنگیدن را به تو آموزش می‌دهم.
۲۲. توس به این دلیل مرا پیاده فرستاده که تو را بکشم و اسبت را ببرم.
۲۳. [حالا کاری می‌کنم که] تو مثل من پیاده شوی و سپاه ایران به تو بخندد.
۲۴. در چنین روزی و چنین جنگی ، یک نفر پیاده مثل من از پانصد اسب سوار مثل تو بهتر است.
۲۵. اشکبوس به او گفت : سلاحی به غیر از شوخی و مسخره‌کردن با تو نمی‌بینم.
۲۶. رستم به او گفت : تیر و کمان را ببین تا همین حالا بمیری.

۲۷. وقتی که دید اشکبوس به اسبش می‌نازد ، تیری در کمان گذاشت و آن را کشید.
۲۸. تیری به سینه‌ی اسب اشکبوس زد که اسب بلافاصله جان داد و با صورت به زمین افتاد.
۲۹. رستم خندید و گفت : برو کنار همراه عزیزت بنشین.
۳۰. اگر زمانی سرش را در آغوش بگیری ، برای تو خوب است تا به این بهانه برای مدتی از جنگیدن با من در امان باشی.
۳۱. اشکبوس درحالی که از ترس می‌لرزید و چهره‌اش زرد شده بود ، تیری در کمان گذاشت.
۳۲. شروع کرد به تیر اندازی به طرف رستم .رستم به او گفت : بیهوده ،
۳۳. جسم و روح خودت را به زحمت می‌اندازی.
۳۴. رستم دستش را به طرف کمر بندش برد و یکی از تیرهای محکمش را انتخاب کرد.
۳۵. تیری که نوکش مثل الماس تیز بود و می‌درخشید و چهار پر عقاب در انتهای آن بود.
۳۶. رستم کمان را در دستش محکم گرفت و تیر را با شست نگه داشت.
۳۷. رستم دست چپش را محکم روی کمان نگه‌داشت و دست راستش را آنقدر به عقب کشید که صدای کمان بلند شد.
۳۸. وقتی که انتهای تیر به کنار گوش رستم رسید صدای کمان بلند شد.
۳۹. وقتی که نوک تیر به سر انگشت رستم رسید [کاملاً مشخص بود که اگر به اشکبوس بخورد] از پشتش خارج خواهد شد.
۴۰. تیر را به سینه‌ی اشکبوس زد و آن لحظه آسمان به نشانه‌ی تشکر ، دست رستم را بوسید.
۴۱. تقدیر به اشکبوس گفت : تیر را بگیر و سرنوشت به او گفت : تیر را بزن. ماه و آسمان هر دو به رستم آفرین گفتند.
۴۲. اشکبوس بلافاصله مرد ، طوری که انگار اصلاً متولد نشده بود.

## حمله‌ی حیدری

۱. پهلوانان میدان منتظر بودند تا ببینند اول چه کسی آماده‌ی جنگ می‌شود.
۲. که ناگهان عمروبن عبدود جنگجو، اسبش را تاخت و شتابان به طرف آن‌ها آمد.
۳. وقتی که عمرو مثل کوهی آهنین به میدان جنگ آمد تمام میدان جنگ برای تحمل ضربات او مثل کوه فولادی شد.
۴. به طرف دشت آمد و نفس عمیقی کشید ، سپس ایستاد و مبارز طلبید.
۵. حضرت محمد به چهره‌ی مسلمانان نگاه کرد.
۶. همه از ترس سرشان را به پایین انداخته بودند و هیچ کس هوس جنگیدن با عمرو را نداشت.
۷. به جز حضرت علی که خواهان جنگ با عمرو بود.
۸. [ حضرت علی ] برای گرفتن اجازه نزد حضرت محمد رفت و از او اجازه خواست اما پیامبر به او اجازه نداد .
۹. عمرو به طرف حضرت علی - که مثل شیر خشمگینی بود - رفت و حضرت علی در مقابلش ایستاد.
۱۰. با دشمنی به سوی هم تاختند و جای هیچ آشتی‌ای باقی نگذاشتند.
۱۱. رنگ آسمان از ترس جنگ این دو نفر ، پرید. ( ترسید ) بله جنگ شیر و پلنگ ترسناک است .
۱۲. ابتدا عمرو بخت برگشته ، دست‌هایش را مثل شاخه‌های درخت ، بلند کرد.
۱۳. حضرت علی سپر را روی سرش گرفت و عمرو شمشیرش را به سوی او بلند کرد.
۱۴. [ عمرو ] پاهایش را محکم روی زمین جای‌گیر کرد و از عصبانیت دندان‌هایش را به هم می‌فشرد.
۱۵. وقتی که به آرزویشان نرسیدند، دوباره از دوطرف به هم حمله کردند.
۱۶. میدان جنگی را به وجود آوردند که هیچ کس تا آن زمان چنین چیزی ندیده بود.
۱۷. از بس در آن میدان جنگ، گرد و خاک بلند شده بود، هیچ کدام از دوپهلوان دیده نمی‌شدند.
۱۸. زره‌هایشان تکه‌تکه شد و لباس‌هایشان پاره‌پاره ، و سر و صورت هر دو پهلوان ، پر از گرد و خاک بود.

۱۹. به این شیوه آن دو جنگجوی ماهر، هفتاد نیزه به سوی یکدیگر پرتاب کردند.
۲۰. حضرت علی که جانشین پیغمبر و نهنگ قدرت الهی است ،
۲۱. چنان با عصبانیت به عمرو نگاه کرد که کار عمرو با همان نگاه تمام شد.
۲۲. سپس حضرت علی ، دستش را بالا برد و آماده‌ی بریدن سر عمرو شد.
۲۳. حضرت علی با نام خدا با شمشیرش به دشمن ضربه زد .
۲۴. وقتی که حضرت علی به دشمن ضربه زد شیطان از ناراحتی دودستی بر سر خود کوبید .
۲۵. کافران در هندوستان ترسیدند و بت‌خانه‌ها در فرنگ به لرزه افتادند.
۲۶. حضرت علی شمشیر را بر گردن او زد و جسم بی‌سرش را به زمین انداخت.
۲۷. همین‌که لبه‌ی شمشیر به گردن عمرو رسید سر عمرو صد قدم آن طرف‌تر پرتاب شد.
۲۸. وقتی‌که عمرو بر زمین غلتید ، جبرئیل دست حضرت علی را بوسید.

### در آرزوی تو باشم

- ۱- در لحظه‌ی جان دادن در آرزوی رسیدن به تو هستم و اصلاً به این امید جان می‌دهم که بمیرم و خاکم در زیر پای تو قرار گیرد.
- ۲- در روز قیامت وقتی از قبر برمی‌خیزم در جستجوی تو هستم.
- ۳- در بهشت که زیبارویان دو عالم جمع می‌شوند، فقط به تو نگاه می‌کنم و غلام چهره‌ی تو هستم.
- ۴- من از باب بهشت سخن نمی‌گویم و توجهی به گل‌های زیبای بهشتی ندارم . به دنبال زنانسیاه چشم بهشتی نیستم و فقط شتابان به سوی تو هستم.
- ۵- اگر هزار سال در قبر خوابیده باشم چون در آرزوی رسیدن به زلف خوشبوی تو هستم در خوابی خوش به سر می‌برم.
- ۶- من از جام ساقی بهشت شرابی نمی‌نوشم . من چه نیازی به شراب دارم زیرا از آرزوی تو مستم.

۷- گذشتن از هزار بیابان با وجود عشق تو کاری بسیار راحت است. ای سعدی اگر غیر از این باشد مشخص است که انسان خودبین و مغروری هستم.

دل می رود ز دستم

۱- ای انسان های عاقل به خدا قسم که دیگر نمی توانم خودم را کنترل کنم . بسیار دردناک است زیرا راز عشق من آشکار خواهد شد .

۲- ما در کشتی شکسته ای گرفتاریم ای باد موافق به پاخیز ، به این امید که یک بار دیگر چهره ی معشوق را ببینم .

۳- این چند خوشی دنیا تمامش نیرنگ و دروغ است ، فرصت را غنیمت بدان و در حق دوستان نیک کن .

۴- ای انسان بخشنده به شکرانه ی سلامتی که داری برای یک روز هم که شده از درویش بینوا دلجویی کن .

۵- آسایش دنیا و آخرت تفسیر همین دو جمله است : با دوستان جوان مردانه و با دشمنان به نرمی رفتار کن

۶- هنگام فقر تلاش کن شادمان باشی زیرا شادمانی همانند کیمیایی است که گدارا به قارون تبدیل می کند .

۷- در مقابل معشوق گستاخی نکن زیرا او که بسیار قدرتمند است و سنگ سخت در دستانش مثل موم نرم است ، به دلیل غیرتی که دارد تو را خواهد سوزاند .

۸- قلب آدم عارف مثل آینه ی اسکندر است ، پس به آن نگاه کن تا سرگذشت پادشاهی دارا (داریوش) را به تو شرح می دهد .

۹- زیبارویان فارسی زبان عمر آدم را زیاد می کند ، ای ساقی به رندان پارسا مژده بده .

۱۰- حافظ به اختیار خودش این لباس آلوده به شراب را نپوشید ، ای شیخ پرهیزگار عذر ما را بپذیر .

### باغ عشق

۱- ای دل تا کی می خواهی در این دنیا از این و آن فریب بخوری ، یک لحظه از این دنیا رها شو تا عالم عشق را بینی .

۲- دنیایی که هر که را در آن بینی برای خودش پادشاهی است و همه شادمانند .

۳- نه در بالاترین نقطه ی آسمان آن غم و اندوهی وجود دارد و نه در پایین ترین قسمت دریای آن مرگی

وجود دارد.

۴- اگر عاشق شوی متوجه خواهی شد که همه چیز در خدمت دل توست و اگر در راه دین قدم بگذاری همه چیز باعث زیبایی روح تو می شود.

۵- اگر امروز در این دنیا از نظر جانی به تو آسیبی رسید فردای قیامت به خاطر همین آسیب سود زیادی خواهی برد .

۶- تو مدتی همانند فریدون سختی های روزگار را تحمل کن سپس در آن دنیا هر جا که قدم بگذاری نشانه های پیروزی را خواهی دید .

۷- اگر یک روز غم و غصه ی دین را بخوری و این درد راهنمای تو باشد جای تعجب نخواهد بود اگر با انسان

های شریف و بزرگ برابر شوی.

۸- اگر خدا را روزی ده می دانی پس چرا از مردم طلب روزی می کنی و اگر خدا را آگاه به اسرار می دانی پس چرا به طرف گناهان می روی .

۹- این دنیا را حاصل قدرت خدا بدان نه نتیجه ی عناصر ۴ گانه زیرا بسیار سطحی نگری است که نوشته ای را که حاصل فرد است حاصل انگشتانش بدانید .



۱۰- مثل آدم های بی عقل فریب قدرت ثروت دنیا را نخور زیرا قدرت و ثروت همیشگی نیست .

۱۱- زیرا اگر بسیار هم ثروتمند و بالا مقام باشی یک روز فقیر و بی مقدار خواهی شد .

۱۲- چرا آدم باید به سعادتش بنازد و به بدبختی اش بنالد در حالی که تا چشم به هم بزنی نه

خوشبختی خواهد ماند نه بدبختی .

۱۳- دیدی آلب ارسلان چه مقامی داشت حالا به مرو بیا و ببین که در زیر خاک پنهان است.

### داروگ

مزرعه ی من (کشورم) در کنار مزرعه ی همسایه خشک شد (روسیه).- هر چند می گویند عزاداران بسیاری در کشور همسایه پیوسته ناله می کنند.- ای پیام آور روزهای خوش پس آزادی کی فرا می رسد . در این اوضاع نابسامان - و در این سرزمینی که اندکی شادمانی وجود ندارد. - و آنقدر اوضاع نابسامان است که نزدیک است همه چیز از هم بپاشد. - مثل قلب دوستانی که از هم دور شدند - ای قاصد روز های خوش آزادی کی فرا می رسد؟

### باغ من

ابر با آن پوستین سرد و خیسش باغ مرا در برگرفته است . - هیچ کس به کشور من توجه نمی کند - مرد مدریک خفقان کامل به سر می برند . (کشور من) نشاط ندارد - لباسش برهنگی است - و اگر لباسی به جز این داشته باشد - لباس بافته شده از برگ زرد درختان است - در این کشور به استعداد ها توجه نمی شود - هیچ کس اینجا نیست. - مردم نا امید کشور منتظر آزادی نیستند . - اگر امیدی ندارند - اگر نشانه های شادی دیده نمی شود - چه کسی می گوید کشور من زیبت نیست؟ - کشور من گذشته ی بسیار پر باری داشته است - مردم کشور من اگر خنده ای می کنند خنده ایشان از ناراحتی است. - ظلم و ستم با اسب زرد خودش برای همیشه در این کشور خواهد تاخت .

### انتظار

بدون اینکه یک جا ساکن باشم انتظار تو را می کشم. / من همیشه در راهم و تو را در مقابل خودم می بینم. تو مانند ماه و خورشید و ستاره همیشه هستی و می درخشی مانند ماه (ایهام). و از سمت کعبه می آیی و وقتی برای بار اول می آیی، با شمشیرت ظلم را نابود می کنی. همیشه منتظرت هشتم. همه ی مردم منتظر تو هستند. از این ظلم خسته شده اند. تو می بینی و می دانی. ظهور کن که منتظر تو هستم.

### سفر به خیر

- (گون(بوته ی خاردار) از نسیم پرسید:) به کجا با این عجله می روی؟
- (نسیم در جواب:) من از اینجا خسته شدم، تو قصد سفر از این بیابان(کشور) را نداری؟
- همه ی آرزویم رفتن از اینجا است اما چه کار کنم که پایم بسته است.
- به کجا با این عجله می روی.
- به هر جایی غیر از اینجا.
- سفرت به خیر، اما تو را به حق دوستیمان به خدا قسمت می دهم ، که وقتی از این کشور وحشت زده رفتی، سلام ما را به انسان های آزاد برسان و بگو که افرادی هستند که بوی آزادی را نشنیده اند.

### در سایه سار نخل ولایت

- نام خداوند که بهترین خلق کنندگان است خجسته و مبارک باد.
- که تو (حضرت علی) را خلق کرد.
- نباید هم از تو (حضرت علی) شگفت زده شد.
- زیرا بصیرت ما به اندازه ای نیست که بتوانیم بزرگی و عظمت تو را درک کنیم.
- [به عنوان مثال] مورچه از کجا خبر دارد که روی اهرام مصر حرکت می کند یا بر روی خشتی بی ارزش.
- تو مثل بلندترین هرمی هستی که تخیل من می تواند تصوّر کند،
- و من مثل کوچکترین مورچه ای هستم که قادر به درک عظمت معنوی تو نیستم.

ای علی تو که این گونه با افتخار بالای سر موجودات ایستاده ای و بر آنها سروری می کنی،

چگونه می توانی در کنار تنور پیرزنی بایستی و نان بپزی؟

و در میان بازارهای بی وفای کوفه کودکان یتیم را بر دوش خود سوار کنی؟

قبل از این که تو را بشناسم هیچ اقیانوسی را ندیده بودم.

که عمود بر زمین بایستد (معرفت و معنویت حضرت علی آن قدر زیاد است که او را چون اقیانوسی

ایستاده بر روی زمین تصور کرده است.)

قبل از تو، فرمانروایی را سراغ نداشتم که کفشی وصله دار پوشیده باشد و مشکی کهنه به دوش کشیده باشد و خودش را برادر بردگان دانسته باشد.

ای نور روشن خدا، در دوره های پر از ظلم تاریخ، ای روح شب قدر، تا زمانی که سپیده بدمد.

شب (که نماد آرامش است) آرامش خودش را از چشمان تو قرض گرفته است.

و طوفان (که نماد خشم است) فریاد و خروش خودش را از خشم تو قرض گرفته است.

سخنان تو زندگی بخش است و کلامت زیباست.

از زمانی که تو سر در چاه کردی و گریستی (تلمیح) آب در چاه های دنیا می جوشد (حُسن تعلیل)

سپیده دم سفیدی اش را از سفیدی چشمان تو می گیرد

و شب در مقابل سیاهی چشمان تو سر تعظیم فرود می آورد. (سیاهی چشم حضرت علی را از شب زیباتر می داند)

تمام ستاره های دنیا، درخشندگی اشان را از درخشش چشمان تو گرفته اند.

لبخند زیبای تو به ما زندگی می بخشد.

تمام شکوفه ها از نژاد لبخند زیبای تو هستند.

چگونه شمشیری زهرآلود توانست،

پیشانی تو را که قرآن ناطق هستی، شکافت

چگونه می توان با شمشیر دریا را از هم شکافت.

برای تو گریه می کنم / با غم و غصه ای، گزنده تر از غم عشق / و قدیمی بودن غم / برای تو همراه همه ی محرومان دنیا گریه کردم. / با چشمانی که از دیدن تو محروم است. / گریه های من شعرهایی است که شبها در غم دوری از تو می سرایم . . .

هنگامی که با طلوع خورشید به خانه ی بچه های یتیمی رفتی و خشم و شکوه خودت را کنار گذاشتی و کودکان را بر شانه ی خود - که حتی پیامبر (ص) هم بر آن پا نگذاشته بود - نشانیدی و وسیله ی شادی آنها را فراهم کردی و با آن دهانی که در روز جنگ فریادهای ترسناک سر می دادی برای بچه ها شعر کودکانه خواندی، آیا در چنین زمانی مردم، در طول تاریخ از کارهای تعجب نکردند؟  
در جنگ اُحد که بدنت به دلیل زخم برداشتن زیاد، شبیه دشتی پر از شقایق شده بود،

مگر از عشق چه کسی مست شده بودی

که در راه او این همه زخم برداشتی.

تو به دین بدهکارتر هستی یا دین به تو بدهکارتر است؟ / تمام ادیان دنیا به تو بدهکارند

بینش و بصیرتی که به ما عطا کردی هزار مرتبه از فتح قلعه خیبر مهم تر است. آفرین به اندیشه ی قدرتمند تو.

شعر سپید (شاملویی) من شرمنده شد، / زیرا در مقابل تو احساس پوچی کرد.

هرچند سخن گفتن از تو باعث ارزش و اعتبار شعر می شود

اما چگونه می توانم عظمت تو را با این شعرهای کم ارزش بیان کنم

در کجا باید وصف تو را به پایان رساند.

الله اکبر تو چقدر بزرگی.

نام خداوند که بهترین خلق کنندگان است مبارک و خجسته باد.

### حدیث جوانی

۱- من مثل اشکی بی ارزش هستم اما در کنار عزیزان چکیده ام من مثل خار بی ارزشی هستم اما در

حمایت گلی آرامش پیدا کرده ام.

۲- ای یار زیبا، به یاد و آرزوی چهره و بوی خوش تو مثل بنفشه غمگین شده ام (سر به گریبان کشیده ام)

۳- مثل گرد و غباری که در هوا سرگردان است من هم در عشق تو سرگردان و ناتوانم و مثل اشک با

اشتیاق به دنبال تو دویدم.

۴- من در عمر خودم اثری از جوانی و خوشی ها ندیدم بلکه فقط از دیگران وصف جوانی را شنیدم.

۵- من بهره ای از سلامتی و عافیت ندیده ام و به هیچ کدام از آرزوهای خوش خودم نرسیدم.

۶- سرنوشت این موهای سفید را مجانی به من نداد بلکه جوانی ام را دادم و پیری را به دست آوردم.

۷- ای سرو که ریشه ات اسیر زمین است و تو را نماد آزادگی می دانند به آزادگی خودت افتخار نکن، آزاده

ی واقعی منم که از کل دنیا ترک علاقه کرده ام.

۸- ای رهی معیری اگر از مقابل چشم مردمان می گریزم از من ایراد نگیر زیرا من مثل آهوپی هستم که

آدم واقعی ندیده ام.

### در کوچه سار شب

۱- در کشوری که مردم در غفلت و بی خبری به سر می برند، کسی نیست که آن ها را آگاه کند. در این

کشور پر اندوه، هیچ خبری از آزادی نیست.

۲- یکی از هم وطنان من که دچار خفقان هستند، راهنمایی دیگران را بر عهده نمی گیرد و هیچ کس

سراغی از آزادی نمی گیرد.

۳- منتظر پهلوانی هستم که بیاید و این تیرگی ها را از میان بردارد، اما رنج بیهوده می برم، افسوس که در چنین خفقانی بوی آزادی به مشام نمی رسد.

۴- دل عاشق و ویرانه ی من از این ویران تر نخواهد شد، زیرا غم عشق تو (وطن) دل من را بی نهایت ویران کرده است.

۵- کشور من مثل گذرگاهی پر از ظلم و ستم است که فقط غم، ما را به سوی خودش دعوت می کند.

۶- انتظار شنیدن چه پاسخی از این مردم غفلت زده داری؟ برو، زیرا این ها هیچ واکنشی نسبت به اشعار آگاه کننده ی تو نشان نمی دهند.

۷- ما مثل درختی هستیم که نه میوه ای دارد و نه سایه ای و چنین درختی را قطع می کنند و کار درستی هم است وگرنه، کسی که درختی تازه را قطع نمی کند. (مفهوم کلی این است که چون مردم در مقابل ظلم واکنشی نشان نمی دهند هر بلایی سر آن ها می آید.)

شخصی به هزار غم گرفتارم

۱- آدمی هستم که گرفتار غم و غصه ی فراوانی شده ام و هر لحظه احساس مرگ می کنم.

۲- بدون هیچ خطا و گناهی به زندان افتاده ام و بی دلیل گرفتار شده ام.

۳- ستارگان قسم خورده اند که مرا مجازات کنند و آسمان (سرنوشت) آماده ی جنگ با من شده است.

۴- زندانی ام و بخت و اقبال من نحس و نامبارک است. غم غصه دارم و بختم با من دشمن است.

۵- امروز از دیروز غمگین ترم و امسال از پارسال کم پول ترم.

۶- طبع و سرشت من مثل نامه ی پشیمانی است و هر آتشی که در دنیا دیده می شود، مثل حرفی از

این نامه ی سوزناک من است. (اغراق)

۷- زمانی دوستان برگزیده ای داشتم. چه شده است که امروز هیچ کسی دوست من نیست؟

۸- از بس که نیمه شب ها به سوی آسمان آه می کشم، آسمان و ستاره ها از گریه های شدید من خسته شده اند.

۹- من کجا و زندان پادشاه کجا؟ این چه سرنوشت بدی بود که ناگهان به من روی آورد؟

۱۰- زنجیری سنگین به دست و پای من بسته شده است. این حق من است زیرا بسیار نادان و ابله هستم.

۱۱- نمی دانم چرا زندانی شدم، فقط می دانم که نه دزد هستم و نه راهزن.

۱۲- بالاخره من چه کار کنم؟ مگر من چه بدی کردم که شایسته ی افتادن به زندان پادشاه شدم؟

۱۳- من [بر اثر بدگویی دشمنان] ترسیدم و از وطن فرار کردم و با خودم گفتم بروم، این من و این بخت برگشته ی من.

۱۴- من امیدهای زیادی داشتم. وای به حال من با این امیدهای فراوانی که داشتم.

۱۵- چرا این ماجرا را این قدر طولانی کنم؟ کافی است زیرا با این سخنان، مشکل من برطرف نمی شود.

### زیب النساء

۱- ای آبشار برای چه گریه می کنی و از اندوه چه کسی ناراحتی؟

۲- تو چه دردی داشتی که مثل من تمام شب ها، سرت را به سنگ می زنی و گریه می کنی؟

۳- آینه ی چینی به طور اتفاقی شکست. بهتر، وسیله ی خودبینی و غرور شکست.

۴- وقتی که عشق در دل دانشمندی وارد شود، عقل و هوشش را از میان می برد، مثل دزدی که وارد

خانه ای می شود، اول چراغ را خاموش می کند.

۵- این بلایی که ما سر خودمان آوردیم هیچ نابینایی سر خود نیاورده است، زیرا ما صاحب خانه (خدا) را

در خانه ی خود (دلیمان) گم کردیم.

۶- برو دل آدم عارف و خداشناس را پرستش کن، زیرا مثل کعبه ی پنهانی است، زیرا کعبه را ابراهیم

ساخت و دل را خدا خودش ساخته است.

۷- ما مثل شمع هستیم و سرنوشت خودمان را می دانیم، ما را برای این خلق کردند که بسوزیم و ذوب شویم.

۸- من مثل پروانه نیستم که با اولین سختی های عشق جان بدهم، بلکه مثل شمع هستم که جسمم ذوب می شود و ناله ای سر نمی دهم.

۹- اگر بلبل مرا در چمنزار ببیند، دیگر از گل صرف نظر می کند (من از گل زیبا ترم) و روحانی برهمایی اگر من را ببیند دیگر بت را نخواهد پرستید.

۱۰- زیبایی من در سختم پنهان است و هر کسی می خواهد زیبایی مرا درک کند به او بگوید شعر مرا بخواند.

### مسافر

۱- آتش جنگ طوری جسمت را سوزاند که حتی خاکستر تو را هم پیدا نکردیم.

۲- از صمیم قلب به دنبال دفترچه ی خاطرات تو تمام سنگرت را گشتم.

۳- در آن سنگر غریبانه به غیر از آخرین برگ دفترچه ی خاطرات، چیزی پیدا نکردم.

۴- و آن برگ، همان دستمالی بود که مهر و تسبیح و انگشترت را در آن پیچیده بودی.

۵- این همان دستمالی (چفیه) بود که یک روز با آن، بازوی زخمی هم رزمت را بستی.

۶- این همان دستمالی است که با آن، اشک هایت را پاک کردی و گریه ات را مخفی ساختی.

۷- صبح زود، موقع رفتن به طرف میدان جنگ، با مهربانی برای آخرین بار پیشانی مرا بوسیدی.

۸- و من را که مثل آخرین قسمت از بدن تو هستم، با غربتی کهنه (اشاره به مهاجر بودن خود، دارد) تنها گذاشتی.

۹- از آن روزی که جسم بی سر تو را همراهی کردم، تا امروز رنج می کشم.



۱۰- ای دوست کجا می روی؟ صبر کن ، من را که مثل قسمتی از وجود توست، با خود ببر (مفهوم: آرزوی شهادت).

### ریشه ی پیوند

۱- افتخار به گذشتگان و اجدادم، در رگ و خون من جای گرفته است. خشم و جنگ آوری رستم در خون من پنهان است.

۲- در این دل پر از درد و غم خود، بصیرت و آگاهی نام آوران ایران را پنهان کرده ام.

۳- فکر نکن که جسم من تنهاست، برعکس، دریایی از عشق به ایران و ایرانی در وجود من پنهان است.

۴- تصور نکن که من هیچ توانایی ندارم، قدرتی بسیار در پشت این ظاهر آرام من مخفی است. (مثل شیری که در نیستان مخفی شده باشد).

۵- تو تصور کردی که پیوند من از ایران جدا شده است، نه ، در دل من عشق به ایران موج می زند.